

قدرت و ترور

این نگارگری امریکایی هست که زورسیم واقعا چگونه باید کشفش یابد. من بی گویم راه حل خیلی ساده است و آن این که «با خودمان در ژورنیم مشارکت کنیم».

نوام چامسکی (Noam Chomsky) فعال سیاسی شناخته شده‌ای در دنیاست. او متولد ۷ دسامبر ۱۹۲۸ در فیلادلفیا و هم‌اکنون استاد دپارتمان زبان‌شناسی و فلسفه در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (M.I.T) است. وی دوره‌های تحصیلی خود را تا مقطع دکترا (Ph.D) در سال ۱۹۵۵ در دانشگاه پنسیلوانیا به پایان برد، در حالی که در طول سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ در انجمن فلوشیپ دانشگاه هاروارد به عنوان «Fellow Junior» پذیرفته شده بود.

در همین دوران بود که او رساله دکترای خود را با عنوان «تغییر و استحاله زبان» به رشته تحریر درآورد که بعدها موارد عمده آن با عنوان «Syntactic Structures» (سال ۱۹۵۷) به صورت تک‌نگار انتشار یافت. همین تک‌نگارها سرآغاز کار گسترده‌تری بود که عنوان «تئوری منطقی ساختمان زبان‌شناسی» نام گرفت و به سال ۱۹۶۵ به صورت پلی‌گرافی در آمد و در سال ۱۹۷۵ در سطح وسیعی منتشر شد.

چامسکی در سال ۱۹۵۵ به هیئت علمی دانشگاه ماساچوست راه یافت و شش سال بعد استاد کرسی دپارتمان زبان‌های جدید شد. این دپارتمان، هم‌اکنون دپارتمان زبان‌شناسی و فلسفه نامیده می‌شود. چامسکی از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ به مدت ۱۰ سال و در سال ۱۹۷۶ به مقام ریاست مؤسسه برگزیده شد.

در طول سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ چامسکی رزیدنت مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون در نیوجرسی بود. در بهار سال ۱۹۶۹ در دانشگاه آکسفورد کنفرانسی با عنوان «چنان لاکه» ارائه داد و در ژانویه ۱۹۷۰ با عنوان گرامی‌داشت برتراند راسل در کمبریج سخن گفت. در ۱۹۷۲ در دهلی در مراسم یادبود «پروژه» در سال ۱۹۷۲ در «لندن» هلدنر با عنوان «هوی زیستگاه» (Hutzing) در جمع سخنرانان دیگر حضور به هم رسانید. تاکنون تعداد قابل ملاحظه‌ای مدال دریافت کرده و از میان تعداد عناوین قابل توجه کتاب‌های او، کتاب «بازده سپتامبر» را می‌توان نام برد که تاکنون در ۲۶ کشور جهان چاپ و منتشر شده و همچنین کتاب «قدرت و ترور» (Power and Terror) که توسط یکی از مستندسازان و نویسندگان معروف به نام جانکرمان (John Junkerman) فیلم مستندی ساخته و عرضه کرده است. آقایان جانکرمان و تاکنی ماساکازو (Takei Mosakazu) در مورد این فیلمنامه با ایشان گفت‌وگویی انجام داده‌اند که فشرده آن به همراه چند کنفرانس دیگر چامسکی در ادامه می‌آید. گفتنی است این گفت‌وگوها پیش از حمله امریکا به عراق انجام شده و توسط آقای دکتر فیض‌ننه توجیدی، بخش‌هایی از آن روح‌یابی و ترجمه شده است.

مثل ژاپن که مهاجمان ژاپنی در چین چه قساوت‌ها و کشتارها که نکردند، در حالی که چینی‌ها ترورست نبودند و علیه منافع توکیو اقدامی نکرده بودند. در بقیه کشتارها در دیگر نقاط دنیا نیز چنین بوده و صدها سال تاریخ، گواه این مدعاست. البته این بار جریان کاملاً فرق کرده است.

من بارها از طریق کنفرانس‌ها و نوشته‌هایم این گونه خطرهای مهلک را خاطر نشان کرده‌ام. هشدار داده‌ام که تکنولوژی تولید سلاح‌های کشتار جمعی کالایی نیست که فقط در اختیار دولت‌های امپریالیستی قرار داشته

باشد و حتی گروه‌های کوچک به راحتی می‌توانند فجایع بزرگی بیافرینند. حمله گاز کشنده در متروی ژاپن می‌تواند یک نمونه باشد. این گونه تکنولوژی‌های جدید هر چند پیچیده امروز در اختیار مردم عادی نیز هست و سال‌هاست که کسی به آن نیندیشیده است. شما می‌توانید در مطبوعات حرف‌های و کارشناسی ملاحظه کنید (آن هم پیش از حادثه یازدهم سپتامبر) که حتی یک انفجار هسته‌ای تروریستی در نیویورک منتفی نیست، زیرا متأسفانه امروزه بمب اتمی با قطعات



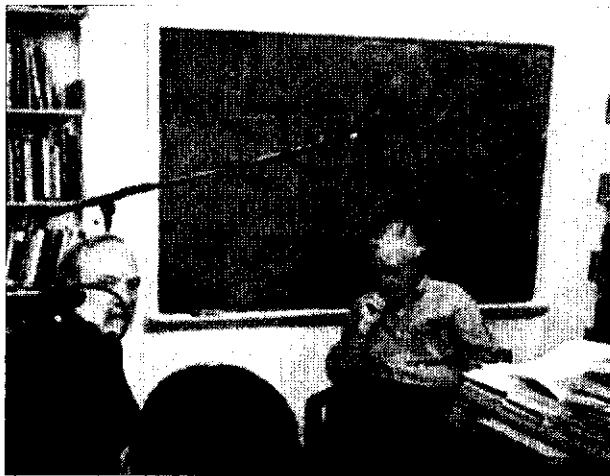
• شما در زمان حادثه ۱۱ سپتامبر کجا بودید، چگونه باخبر شدید و واکنش شما چه بود؟

از یکی از کارگرهای آشنا که در آن حوالی مشغول کار بود شنیدم که به من گفت از تلویزیون عین صحنه را دیده. سریعاً رادیو را روشن کردم و گوش دادم؛ به تمام معنا یک قساوت بود. البته واکنش من به آن فاجعه با دیگر مردمان جهان متفاوت بود. بله، یک شقاوت و قساوتی بود، ولی اگر ما امریکایی، اروپایی یا ژاپنی نبودیم، این فاجعه برایمان کم‌نظیر و بی‌سابقه نبود. این گونه قساوت‌ها صدها سال است

توسط قدرت‌های بزرگ نسبت به مردم دیگر نقاط جهان اعمال شده است. البته داستان این فاجعه در تاریخ خواهد ماند، اما نه به دلیل ابعاد وحشتناک آن، بلکه به این دلیل که این بار، ما مردم قدرتمند جهان، قربانی بوده‌ایم.

اگر به تاریخ چندصدها ساله، نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم قدرت‌های بزرگ و دولت‌های امپریالیستی معمولاً از این گونه حوادث برکنار بوده و این چنین فجایعی در خارج از قلمرو آنها اتفاق افتاده است. نگاه کنید به گذشته کشوری

قابل مونتاز آن در همه جا پخش است و کم نیستند انسان‌های متخصصی که کار مونتاز و سرهم‌بندی این گونه سلاح‌های کشتار مهیب را می‌دانند. ساختن یک بمب اتمی ولو کوچک (بمب کثیف) دور از دسترس تروریست‌ها نیست، البته وقتی می‌گوییم بمب کوچک، یعنی چیزی در ردیف بمبی که هیروشیما را زیر و رو کرد. حالا تصور کنید چنین بمبی نه در هیروشیما، بلکه در وسط نیویورک منفجر شود. در مورد این فاجعه، نباید فقط داد و فریاد راه بیندازیم، بلکه اگر بخواهیم از تکرار آن جلوگیری شود باید ریشه‌های این قساوت‌ها را بررسی کنیم. جنایت، جنایت است و فرقی نمی‌کند توسط



چه کسی اعمال شود؛ یک فرد یا قدرتی بزرگ، یا این که کجا صورت بگیرد، در صحنه جنگ یا در خیابان یک شهر یا یک تهاجم نظامی.

● آقای جامسکی، بعضی‌ها تصور می‌کنند شما با تجزیه و تحلیلی که می‌کنید آب به آسیاب تروریست‌ها می‌ریزید و در واقع آنها را توجیه می‌کنید، پاسخ شما چیست؟ نه، من توجیه‌گر تروریست‌ها نیستم. روی دیگر سکه واقع‌بینی و خردورزی است. البته اگر ما از تکرار این حوادث نگرانی و خوفی نداریم، بسیار خوب، می‌توانیم این ریشه‌یابی را نکنیم، ولی اگر ما همگی بخواهیم از تکرار این فجایع جلوگیری کنیم لازم داریم که به علل اصلی تکوین این حوادث بپردازیم. این، خردورزی و عاقبت‌اندیشی است، نه توجیه‌گری.

● شما در مورد مبارزه و سرکوب کسانی مانند طالبان یا صدام حسین که ضد مردمی عمل می‌کنند نظرتان چیست؟

بهرتر است مسئله را در سطوح روشنفکری مطرح کنیم. مثلاً صدام را در نظر بگیریم. مدت کوتاهی است که زمامداران ما فکر حمله به عراق را در سر دارند. صدام را خون‌آشام‌ترین دیکتاتور تاریخ می‌خوانند. می‌گویند با این همه جنایت و سبعت که حتی سلاح شیمیایی علیه مردم بی‌گناه خود به کار برد، آیا می‌توان او را تحمل کرد؟ و آیا او باید زنده بماند و به جنایت‌های خود ادامه دهد؟ تمام این مطالب که در حال حاضر در مورد دیکتاتور می‌گویند درست است، ولی از یک نکته ناگفته می‌گریزند که او، این سلاح‌های کشتار جمعی را با کمک ما به کار برد. او آن زمان دوست و متحد ما بود و مدت‌ها پس از این جنایت‌ها هنوز هم در شمار دوستان ما جای دارد! شما حتی یک مورد از این القاب مانند «جنایتکار» و «سیا» هیولای خونریز» در آن همه مدت حتی در تفسیرهای مطبوعات در مورد صدام ندیدید. آری ما در حال حاضر جنایت‌های صدام را توی بوق می‌کنیم، ولی حمایت‌های خود را از این جنایتکار، ناگفته می‌گذاریم، زیرا این ما (امریکا) و انگلیس بودیم که او را تقویت می‌کردیم که بتواند جنایت‌های خود را ادامه دهد. پس می‌توان پنداشت که این مبارزه جویی و القاب جدید و اچانا سرنگونی صدام به صورت گزینشی است و نه از نوع اقدامات انسان‌دوستانه. این چنین نبود که ما به این جنایت‌ها توجهی نکنیم، بلکه می‌دانستیم چه می‌گذرد، ولی اهمیتی به آنها نمی‌دادیم. زمامداران ما به کشتار انسان‌های بی‌گناه اعتنایی نمی‌کردند. آخر صدام در خدمت منافع ما بود، پس آدم‌کشی‌های او برای ما مهم به نظر نمی‌رسید. حتی اگر در قساوت‌های نظامی و جنایی خود موجب قتل چند امریکایی هم

می‌شد باکی نبود. کم‌این که یکی از موشک‌های او به ناوشکن امریکایی مستقر در خلیج فارس برخورد و جان ۳۷ سرباز امریکایی را گرفت، ولی نادیده گرفته شد. به سادگی توجیه کردیم که صدام متحد ما و اصولاً عامل ماست و از این رو، موشک‌های او اشتباهی به هدف خورده است. آیا با هیچ دولت دیگری در صورت بروز چنین اشتباهی می‌توانستیم به این سادگی برخورد کنیم؟! در همین روزها صدام در اوج قساوت و جنایت بود.

حقوق بشر و تسلیحات

(برگرفته از جلسه پرسش و پاسخ جامسکی

و دانشجویان، ۲۵ می ۲۰۰۲ در دانشکده

پزشکی مونت فیور، محله بروکس نیویورک)

● لطفاً نظر‌تان را در مورد نقش امریکا در جهان بیان کنید.

پیش از آغاز بحث در مورد سیاست‌های جهانی امروز و مسائل فردای جامعه جهانی، نکته‌ای که به ظاهر هم بدیهی به نظر می‌رسد اشاره می‌کنم؛ امریکا به دو دلیل به عنوان شاخص انتخاب می‌شود: اول آن که امریکا بزرگترین کشور قدرتمند جهان است؛ چه از نظر نظامی و چه از نظر دیگر اهرم‌های قدرت.

دوم، به این دلیل که ما در این کشور آزادییم و مطالب و انتقادات و توصیه‌هایمان را صریحاً بیان کنیم و این، مزیت کمی نیست، حتی اگر فقط دلیل دوم، یعنی آزادی گفتار و نوشتار هم وجود داشت، باز ما مسئول هستیم و خواهیم بود. برای نمونه، ما کمک‌های مالی - نظامی کشورمان به دیگر کشورهای جهان و آثار آن را به اختصار بررسی می‌کنیم؛ نخستین نکته در مورد این کمک‌ها این است که عمدتاً به کشورهای اهدا می‌شود که نه تنها فقیر نیستند، بلکه در شمار کشورهای صنعتی به‌شمار می‌آیند. عمده این کمک‌ها به دو کشور اسرائیل و مصر واگذار شده است و بخش ناچیزی که نصیب بقیه شده می‌تواند مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار گیرد. بیشترین بخش این کمک‌ها ارقام نظامی بوده و می‌تواند شاخص خوبی برای ارزیابی باشد و پژوهش‌های قابل اعتمادی هم در این زمینه به وسیله نهادهای آکادمیک انجام شده، از جمله تحقیقات دانشگاه کلمبیا توسط آقای لارس شولتز (Lars Schoultz) که پیگیری نقض حقوق بشر را در امریکای لاتین انجام داده است.

این نقل قول حاصل این پژوهش است، «کمک‌های امریکا در نیمکره غربی در ۴۰ سال گذشته عمدتاً به کشورهایی سرازیر شده که بزرگترین ناقضان حقوق بشر نسبت به شهروندان خود بوده‌اند.»

در پژوهش دیگری که توسط آقای ادوارد هرمان (Edward Herman) از دانشگاه پنسیلوانیا نه تنها در نیمکره، بلکه در سراسر جهان انجام شده و میزان کمک‌های دریافتی و آثار موارد شکنجه تحت بررسی بوده، می‌گوید: «متأسفانه و با کمال تعجب به هر کشوری بیشتر کمک شده آمار شکنجه‌شوندگان در آن کشور بالاتر از مشابهان خود بوده است و مدارک مضبوط در سازمان عفو بین‌الملل قابل دسترس است.»

این ارتباط جدی فقط به مواردی اتفاقی اختصاص نداشته و البته نمی‌تواند دلیل تمایل امریکا به افزایش نقض حقوق بشر و شکنجه باشد. از این رو، همین محقق در

پژوهش دیگری بررسی کرده چه نسبتی میان میزان کمک‌های اهدایی و میزان سرمایه‌گذاری‌های کمپانی (عمدتاً واکسرا امریکایی) وجود دارد؟

مشاهده شده که هر اندازه یک کشور دروازه‌های خود را روی کمپانی‌های بیشتر باز کرده (ذخایر بیشتری از منابع کشور خارج شده) میزان کمک‌های دریافتی آن کشور بیشتر شده است. تا اینجا پژوهش، کاملاً تبیین شده و قابل توضیح و طبیعی به نظر می‌رسد و می‌بایست سیاست امریکا چنین بوده باشد و هست. از این رو، این که افزایش کمک‌های اهدایی با افزایش سرمایه‌گذاری خارجی نسبت مستقیم دارد تعجب برانگیز نیست، ولی از این نکته مهم غافل نشویم که کمپانی‌های فراملیتی در چه شرایطی سرمایه‌گذاری خود را در کشورهای جهان سوم افزایش می‌دهند؟ نوعاً این سرمایه‌گذاری‌ها آثار و پیامدهای زیر را همزمان به همراه داشته است: ۱- سرکوب اتحادیه‌ها و رهبران کارگری و کشاورزی ۲- شکنجه کشیش‌های آزاده ۳- کشتار جمعی دهقانان ۴- تعویق تمامی برنامه‌های رفاه عمومی و اجتماعی.

این بررسی مؤیدی است بر پژوهش‌های سابق‌الذکر آقای شولتز که می‌گفت افزایش کمک‌های امدادی عموماً باعث افزایش آمار شکنجه‌شوندگان و نقض فاحش حقوق بشر بوده است.

معنای پژوهش‌های یادشده احتمالاً این نیست که دولت امریکا نقض حقوق بشر را خوش می‌دارد و به افزایش آن کمک می‌کند، ولی این مطلب را می‌رساند که امریکا به دلیل دستیابی به اهداف خاص خود این پیامد را می‌پذیرد و تحمل می‌کند. این پژوهش‌ها، آمار ۲۰ سال پیش بود، در حالی که گزارش‌های جدید منتشر شده نیز مؤید این است که آغاز زمامداری ریگان با شعار جنگ با تروریسم شکل گرفت و مضمون دیگر این شعار که از زبان وزیر خارجه ایشان آقای جورج شولتز «تازبانه شرور غضب الهی یعنی ترور» نام گرفت مثل یک طاعون بلای انحراف تمدن شد و زندگی تمدنانه زمان را به عهد بربریت کشاند. شولتز که در هیئت دولت ریگان یک عنصر میانه‌رو تلقی می‌شد صریحاً اظهار داشت: «با تروریسم نباید از راه مذاکره، میانجی‌گری و آرمان‌گرایی، بلکه باید با قوه‌مهریه و مشت آهنین برخورد کرد.» که البته این اظهارات، حاکی از ضعف او بود. دولت ریگان اعلام کرد جنگ با ترور در دو منطقه متمرکز شود، اول امریکای مرکزی و بعد خاورمیانه.

اکنون می‌توانیم به نتایج و پیامد این روش در این دو منطقه نگاهی بیندازیم.

به خاطر داشته باشیم که پیش از هر چیز؛ در مورد همبستگی و ملازمه کمک‌های امریکا و دیگر پارامترهای سیاسی - اجتماعی مقایسه‌ای انجام دهیم. پژوهشگر معروف آقای لارس شولتز، همبستگی و نسبت کمک‌های عمدتاً نظامی امریکا و نقض حقوق بشر را به تصویر کشیده است. این کمک‌ها که بر مبنای نیاز کشور گیرنده هم اجرا شده در تمامی دوران دولت آقای کارتر با وجود سفسطه‌های حقوق بشر ایشان ادامه داشته است. در امریکای مرکزی پیامد این کمک‌ها تا سال ۱۹۸۰ سراسر منطقه را به گورستان تبدیل کرد. متجاوز از ۲۰۰ هزار نفر مقتول، بیش از یک میلیون آواره و یتیم

و موارد شگفتی از شکنجه برجای گذاشت و در نهایت و به‌طور اجمال می‌توان گفت، منطقه را به دوران بربریت عقب راند.

برای نمونه در نیکاراگوئه؛ امریکا چون در آنجا پایگاه و نیرو نداشت که مانند دیگر کشورهای ترور کند، مجبور شد حمله مستقیم انجام دهد. این حمله بسیار جدی و گسترده بود و جان ده‌ها هزار نفر را گرفت و امروز می‌بینیم نیکاراگوئه کشوری ویران شده است که به صورت دومین کشور فقیر منطقه در آمده و بازسازی مجدد آن آسان نیست. دیگر کشورهای منطقه نیز وضع بهتری نداشته و ندارند. در السالوادور و گواتمالا اوضاع از نیکاراگوئه هم بدتر است.

اکنون بد نیست نگاهی به خاورمیانه بیندازیم که دومین هدف امریکا بود. این درست است که در آن زمان، توسط دولت‌ها ترورهای متعددی علیه ملت اجرا می‌شد. نمونه بارز آن تهاجم ۱۹۸۲ اسرائیل به کشور لبنان بود که حدود بیست هزار کشته بر جای گذاشت. این، یک ترور بین‌المللی بود که با حمایت، با جراح مسیز، با اسلحه امریکا و پشتیبانی‌های سیاسی امریکا انجام گرفت. امریکا قطعنامه‌های سازمان ملل را که شامل عقب‌نشینی و تجاوز اسرائیل بود، و تو کرد. آری این یک نمونه از موفقیت‌ها بود! ولی عمدتاً موفقیتی برای اسرائیل به‌شمار می‌رود که هدف اصلیش از ویران کردن لبنان، سرکوب نیروهای مبارز فلسطین بود. (آقای جامسکی به دنبال بیانات خود در مورد امریکای مرکزی و خاورمیانه نمونه‌های متعدد دیگری از سراسر جهان در طول دهه ۱۹۸۰ برمی‌شمارد. او از کلمبیا، هائیتی، کوبا، ویتنام، ترکیه و چین نام می‌برد و با تکیه بر آمارهای تأیید شده و پژوهش‌های آکادمیک نقش امریکا را بر ملا می‌سازد و با این عبارات جلسه کنفرانس خود را به پایان می‌برد: «اگر آمار جنایت‌های انجام شده را تجزیه و تحلیل کنید چهره کریهی نمایان خواهد شد. البته وقتی کلمه جنایت را به کار می‌بریم، منظور ما عملیات دشمن است. بر آن دسته از جنایت‌هایی که علیه ما انجام شده دل می‌سوزانیم و داد و فریاد می‌کنیم و عذاب می‌کشیم، جنایت‌های خودمان علیه آنها که به مراتب رسواتر از کارهای آنهاست؛ در نظر ما دیده نمی‌شود. حتی ما آنها را مطالعه نمی‌کنیم. درباره آنها فکر هم نمی‌کنیم و کسی درباره آنها چیزی نمی‌نویسد، ما به فکر کردن در ابعاد آنها مجاز نیستیم و این انتخاب ماست و طبیعی است که تبعات هر انتخابی به خود ما برمی‌گردد».

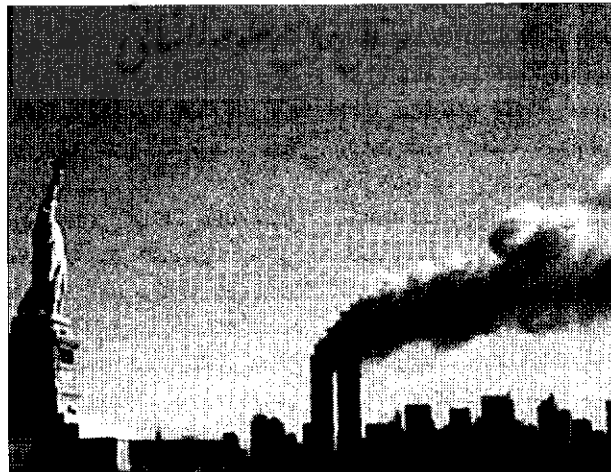
چرا مردم این قدر از ما متنفرند در حالی که آدم‌های خوبی هستیم

(متن بخشی از کنفرانس جامسکی با عنوان

«نظری و تگاهی به ورطه‌های هولناک آینده»

۲۲ مارس ۲۰۰۲ - کالیفرنیا)

پس از فاجعه یازده سپتامبر بخشی از مطبوعات مخصوصاً روزنامه وال استریت ژورنال کاری کرد، که باید می‌کرد. او در منطقه خاورمیانه با اقدام به یک نظرسنجی تلاش کرد که برای پرسشی که بوش مطرح کرده بود که «چرا مردم این قدر از ما متنفرند در حالی که آدم‌های خوبی هستیم؟» پاسخی بیابد. پیش از طرح پرسش از سوی بوش، خود این روزنامه پاسخ‌هایی تهیه کرده بود. گروه‌هایی که مورد پاسخ قرار گرفته بودند طبقات ممتاز از قبیل بانکداران، وکلا،



مدیران مؤسسات فراملیتی و دوستان و خلاصه طبقات آدم‌های پولدار بودند. دنبال پاسخ کسانی مثل اسامه بن لادن و هم‌مسلمانان و طیف فکری وابسته به آنها هم نبودند، درحالی که هدف اصلی پرسشنامه، پرسش از همین گروهی بود که تنفر خود را نشان دادند، ولی به هر حال آنها عناصری ناخوشایند بودند و در نظر سنجی مشارکت نداشتند. حاصل نظر سنجی آن هم از گروه‌های یادشده تجزیه و تحلیل شد و نشان داد که آنها صریحاً مخالف سیاست‌های امریکا، از جمله سیاست‌های اقتصاد جهانی هستند. پاسخ‌ها این گونه خلاصه می‌شود: چرا امریکا دائماً با رژیم حکومت‌های استقلال طلب و



اگر کسی تمایل داشته باشد در موارد مهم بیشتر بداند، گزارش‌های ضبط شده در سال ۱۹۵۸ منبع خوبی خواهد بود، زیرا سال ۱۹۵۸ امریکا در مسائل مهم جهان اقدامات مهمی انجام داد که دلایل خود را داشت، بخصوص در بخش خاورمیانه بسیار دوران بحرانی بود، زیرا در همان دوران بخشی از کشورهای خاورمیانه از جمله عراق از قلمرو سلطه سنتی امریکا و انگلیس خارج شدند که در نهایت منابع سوخت فسیلی را تحت تأثیر قرار داده بود. مثلاً در کشور ایران رژیم ملی‌گرای (مرحوم دکتر محمد مصدق) برای ملی کردن منابع نفت تلاش‌هایی کرده و توسط یک کودتای امریکایی - انگلیسی

سرنگون شده بود. به همین روال کشور عراق معضل عظیمی شده بود. آن کشور با نیروی نظامی بر قدرت، منطقه را تهدید می‌کرد، حتی در رابطه با عراق به بمب اتمی اندیشیده می‌شد، از این رو اگر کسی بخواهد بداند اقدامات و سیاست‌های امریکا چه بوده می‌تواند به آن اسناد و مدارک نگاه کند.

در این اسناد موارد جالب کم نیست. برای نمونه، می‌بینید آیزنهاور به همکاری در کاخ سفید می‌گوید: «در کشورهای عربی نه از سوی زمامداران، بلکه از سوی مردم علیه ما احساسات تنفر آمیز وجود دارد». شورای امنیت ملی کشور پس از بررسی در مورد موج تنفر مردم از دولت امریکا، این چنین تحلیل می‌کند: دلیل اصلی تنفر مردم از ما این است که می‌گویند ما مانع رشد، توسعه و آزادی کشورشان هستیم، اما ما از رژیم‌های دیکتاتوری و خونخوار منطقه حمایت می‌کنیم. می‌گویند تمام این مصیبت‌ها به دلیل نگاهی است که ما به نفت آنها داریم.

سپس شورای امنیت ملی امریکا اظهار نظر می‌کند کسه خارج کردن این برداشت از ذهن مردم امکان‌پذیر نیست، چرا که برداشت مردم درست است، زیرا واقعاً رژیم‌های فاسد را نگه می‌داریم که بتوانیم توسط آنها کنترل خود را بر منابع انرژی منطقه حفظ کنیم. آری، پدیده نفرت مردم علیه ما در حقیقت وجود دارد و دلیل هم دارد. این جمع‌بندی همان است که ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط روزنامه وال استریت ژورنال هم تأیید شد و چیز تازه‌ای نیست. تنها فرقی که دارد و می‌توان به آن اشاره کرد این است که اتخاذ سیاست‌های ویژه مقطعی مثل تحریم عراق به آن اضافه شده، ولی سیاست‌های عمومی ما تغییری نکرده است. البته مردم منطقه، رنجش و دلخوری دیگری نیز دارند و می‌گویند؛ دلیلی ندارد ثروت‌های خدادادی ما همواره به کشورهای غربی سرازیر شود یا به جیب چند دلال پولدار که در این زمینه با غربی‌ها همکاری می‌کنند برود و چرا نصیب ما، مردم منطقه نمی‌شود؟

اگر بخواهیم صدهای خسار از بیله‌ای که به دور خود تنیده‌ایم بشنویم، به سادگی امکان‌پذیر است و ریشه‌یابی این نفرت در سال گذشته و حال، پاسخ‌های روشن و مستدلی دارد، فرقی نمی‌کند چه در سال ۱۹۵۸ باشد و چه در حال حاضر. به همین دلیل است که مردم دیگر نقاط جهان نیز احساسات بهتری نسبت به ما ندارند. مردم، رژیم‌های فاسد و خونریز را نمی‌خواهند، نمی‌خواهند زیر چکمه‌های مستبدان له شوند و این، البته موجب خشم و نفرت علیه مسببان آن خواهد بود. شما

آزادی خواه مخالفت می‌کند و رژیم‌های فاسد، سب و ستمکار را مورد حمایت قرار می‌دهد؟ آنها به شدت با حمایت یکجانبه از اسرائیل و اشغال سرزمین‌های دیگران مخالفت می‌کردند. رژیمی که ۳۵ سال با خشونت و بی‌رحمی به اشغال و سرکوب ادامه داده است.

آنها معترض سیاست‌های تحریم علیه عراق بودند، زیرا ملاحظه می‌کردند که این تحریم‌ها فقط موجب فلاکت مردم و ویرانی سرزمین عراق شده و درست برعکس خواسته و ادعای امریکا، صدام حسین را بیشتر تثبیت کرده است. پاسخگویان مطلب دیگری را هم اظهار می‌کردند - که ما سعی در فراموش کردن آن داریم - و آن این که این امریکا و انگلیس بودند که در دوران اوج دیکتاتوری، سببیت و خونریزی از صدام پشتیبانی می‌کردند، تا آنجا که بتواند سلاح کشتار جمعی فراهم آورد و مردم بی‌گناه را با گازهای شیمیایی مقتول و معلول کند. امریکایی‌ها در اوج کشتار بی‌گناهان توسط صدام، در جهت بازدارندگی او هیچ اقدامی انجام ندادند.

این اتفاق‌ها و جریان‌هایی است که رخ داده و به هیچ وجه از سوی امریکایی‌ها قابل پرده‌پوشی نیست. از این رو با وجود اعتراف به حضور خودشان در جنبه اقتصاد و سیاست امریکایی می‌گویند، از امریکا متفرنند. بسیار خوب، تا اینجا به پرسش آقای بوش به یک پاسخ رسیدیم، ولی این گونه پاسخ‌ها و اظهارات صریح و مستدل در مطبوعات دیده نمی‌شود، بلکه آنچه بیشتر می‌خوانیم این است که «آنها فرهنگ ندارند، سیاست‌های اقتصادی جهانی سازی را نمی‌فهمند و اجمالاً آنها شکوه، درخشندگی و آزادی را در کشور ما بر نمی‌تابند».

تمامی آنهايي که از جریان‌ها اطلاع دارند بخصوص آنها که در منطقه و مسائل بین‌المللی متخصص هستند می‌دانند که مطالب یادشده چیز تازه‌ای نیست و با کمی نگاه به گذشته می‌توان به آنها رسید. ما این شانس را داریم که سال‌های متمادی در یک کشور کاملاً آزاد زندگی کنیم. البته این آزادی، هدیه خدادادی نیست، بلکه کوشش و تلاش گروهی عظیم سبب شده که ما بتوانیم در کشوری زندگی کنیم که فوق‌العاده باز، آزاد و در مواردی منحصر به فرد است. در زمینه دسترسی به اطلاعات گذشته و آینده و سیاست‌گذاری‌های مقامات مهم دولتی و بررسی و تجزیه و تحلیل اسناد و مدارک فراوان در بین کشورهایی که می‌شناسیم، امریکا کشوری بی‌نظیر است و به سادگی می‌توان دریافت که شیوه سیاست‌گذاری‌ها و خطوط فکری مسئولان در کدام جهت است.

می‌توانید این جمع‌بندی و استدلال را نپذیرید، اختیار با شماست.

...

شرح یک بازدید از ساحل غربی رود اردن به اتفاق آقای عظمای بیشارا
(فهرده کنفرانس آقای چامسکی در روز ۲۵ می ۲۰۰۲ در نیویورک)

ایسن کنفرانس می‌تواند در جهت حمایت از اقدام‌های آقای عظمای بیشارا

نماینده پارلمان (کنشست) فلسطین اشغالی تلقی شود. آقای بیشارا یک عرب ساکن منطقه و سال‌های متمادی دوست آقای چامسکی بوده است. آقای چامسکی شرح حضور سه روزه خود را در ساحل غربی فلسطین این‌گونه اظهار می‌دارد:

آقای عظمای بیشارا، دموکراسی موجود در اسرائیل را همیشه ستوده و آن را در منطقه منحصر به فرد می‌داند، همین‌طور دستاوردهای بزرگ فرهنگی - اجتماعی آن کشور را پذیرفته و آن را سازندگی یک دولت عبری توصیف می‌کند، اما معتقد است این مواهب مختص یهودی‌های اسرائیل بوده و اعراب آن کشور در بهترین حالت فقط تحمل می‌شوند، گذشته بهتر از حال نبوده و نیازی به بررسی نیست.

اجازه بفرمایید یادداشت‌های شخصی‌ام را در مورد سفر کوتاهی که در سال ۱۹۸۸ به ساحل غربی داشتم بیان کنم. من به خاطر مراعات عظمای فقط به بخش‌هایی از این سفر می‌پردازم. پیشتر،

این گزارش را در مطبوعات اسرائیل و به دنبال آن در روزنامه‌های آمریکا نوشتم و بخش‌هایی از آن را نیز در یکی از کتاب‌هایم به نام «مثلث سرنوشت» سال‌ها پیش منتشر کرده‌ام.

در آن زمان من نام همسفرم را اعلام نکردم، به دلیلی که در تمامی رژیم‌های سرکوبگر دیده می‌شود و به منظور دورنگهداشتن آقای عظمای از آسیب‌های احتمالی، ولی در حال حاضر و در پی اتفاقی‌هایی که افتاده فکر می‌کنم پرده‌پوشی فایده‌ای ندارد، از این رو من از همسفرم آقای عظمای بیشارا نام می‌برم. نخستین دیدار

من با ایشان ساعت ۶ صبح یکی از روزهای آوریل ۱۹۸۸ اتفاق افتاد. آن روز در خارج از زندان داهاریا که به سلاح‌خانه شهرت داشت تظاهراتی بر پا بود. این زندان، در واقع ایستگاه بین راهی تا زندان کت زیوت (Ketzio) در نگسو (Negv) تلقی می‌شد که زندانی است بسیار مخوف که انتصار ۳ نامیده می‌شد. انتصار ۱ اتاق‌های معروف شکنجه در لبنان بود و از آنجا که نیروهای اسرائیل از منطقه جنوب لبنان رخنه کرده بودند، همان زمان در مورد آن می‌نوشتم. انتصار ۲ هم در غزه بود. معمولاً بعد از توقف در سلاح‌خانه داهاریا بعدها به زندان اصلی

یعنی انتصار ۳ برده می‌شد. شهری که نزدیک این زندان بود در محاصره نیروهای اسرائیلی قرار داشت. تظاهرات جلوی زندان توسط چند اسرائیلی و خارجی که در یک کنفرانس دانشگاهی شرکت داشتند برپا شده بود و من هم جزء مدعوین همین کنفرانس بودم. اتفاق‌های جالبی روی داد که خواهم گفت.

پس از تظاهرات توسط اتومبیل عظمای به ساحل غربی رفتم. باقیمانده روز را آنجا بودیم. گشت ما از نابلس شروع شد. به قسمت قدیمی شهر رفتیم و با هرکس صحبت کردیم از حوادثی که به تازگی اتفاق افتاده بود تصویرهای وحشتناکی ارائه داد. از داخل خیابان‌های این قسمت حتی عبور اتومبیل دشوار بود چه رسد به عبور تانک.

شهر جنین را دیدیم. ابعاد وحشتناک تخریب و کشتار بیش از آن بود که در گزارش‌ها دیده بودیم. در نابلس افزون بر مصیبت‌هایی که مردم شهر تحمل کرده بودند، آثار و بناهای باستانی که از روم باستان بر جای مانده بود ویران شده بود.

به هر حال در سال ۱۹۸۸ در نابلس از روستاهای ساحل غربی عبور کردیم که بسیاری از آنها زیر حمله قرار داشتند. در پاره‌ای نقاط باید به سرعت رد می‌شدیم چون نظامی‌های اسرائیل در حال نزدیک شدن بودند و روستاییان ترجیح می‌دادند ما را روانه کنند. آنها می‌ترسیدند که ما با آنها دیده شویم، زیرا خدا می‌دانست در آن صورت چه بلایی سرشان می‌آورد و پیشتر این را

تجربه کرده بودند.

یکی از روستاهای مورد بازدید ما به نام بیتا (Beit) طی دو روز پیش، حوادث خونبار و دلهره‌آوری را پشت سر گذاشته بود. این روستا که حالت سستی و محافظه کارانه داشته در نزدیکی رام‌الله و روی تپه قرار گرفته بیتا پیشتر جایی دیدنی با خانه‌هایی با قدمت صد سال بود، ولی من اطمینان دارم احدی نمی‌تواند آنچه را که بر سر آن آمده بود مجسم کند.

پس از انتفاضه اول، بیتا اعلام کرد آزاد شده است و همین باعث شد

اشغالگران اسرائیلی به آنجا حمله کنند. هنگامی که ما به آنجا رسیدیم، روستا تحت محاصره بود، ولی به کمک چند حقوقدان از سازمان الحق (Al-haq) در رام‌الله توانستیم از جاده بستی عبور کنیم. بعد به کمک روستاییان از تپه بالا رفتیم. به مدت دو ساعت تا پیش از اعلام ساعت منع تردد حکومت نظامی آنجا بودیم. اگر پس از ساعت ۷ عصر دیده می‌شدیم جانمان در خطر بود، از این رو منطقه را پشت سر نهادیم. در زمان بازدید ما، دهکده بیتا پس از حمله اسرائیل نیمه‌ویرانه بود و حالا دلیل حمله اسرائیلی‌ها به این دهکده این بود که،



چند روز پیش گروهی از اسرائیلی‌ها برای گردش از روستاهای مجاور وارد مزارع بیتا می‌شوند. راهنمای آنها یک یهودی متعصب افراطی به نام رومن الدویسی بوده که آن قدر خشن و افراطی است که ارتش، عبور او را از مناطق عرب‌نشین منع کرده است. یهودی‌های واردشده به مزارع بیتا، چوپانی را می‌بینند و او را می‌کشند، سپس وارد روستا شده و دو عرب دیگر را به قتل می‌رسانند. به دنبال این آدم‌کشی‌ها، ماسداری یکی از مقتولان (یک زن عرب) به سوی رومن سنگ پرتاب می‌کند، رومن آتش می‌گشاید و در اثر تیراندازی او، یک دختر اسرائیلی



به نام تیراندازی کشته می‌شود. این دختر، در جمع این یهودی‌های مزاحم بوده است. همین جریان (یعنی کشته‌شدن یک دختر یهودی در اثر تیراندازی یک صهیونیست افراطی) بهانه به دست اسرائیل می‌دهد. روستا را نیمه‌ویران و روستاییان را آواره می‌کند. نظامیان اسرائیل از اصل ماجرا خبر داشتند، ولی با وجود آن، روستا را ویران می‌کنند.

بر اساس گزارش‌های دولت اسرائیل، پس از اخطار به روستاییان و تخلیه آنجا، ارتش، تعداد ۱۵ خانه را ویران می‌کند که این دروغ بود. ما دیدیم تعداد خانه‌های منهدم شده دو برابر آن بود و اخطار قبلی هم داده نشده بود. مردم ستم‌دیده روستا در بقایای ویرانی به دنبال مایملک خود هر گوشه را کندو کاو می‌کردند. تعدادی از روستاییان از جمله آن مادر داغ‌دیده و خواهر باردار مقتول زندانی شده بودند. بعدها شش نفر از ساکنان، تبعید و بقیه در زندان ماندند. با وجود این که اسرائیلی‌ها می‌دانستند قاتل کیست، ولی او را مجازات نکردند و با یک محاکمه ظاهری از کنار جنایت آن صهیونیست افراطی گذشتند. اسرائیلی‌ها معتقد بودند که استرس تیراندازی رومن و قتل یک هم‌کیش برای تنبیه او کافی است و این مردم روستا هستند که باید تنبیه می‌شدند، که شدند. مردم بی‌خانمان وضعیت اسفباری داشتند، زیر بارش باران، غذای محقر خود را می‌پختند و به هیچ‌وجه قدرت دم‌زدن از انتقام هم در آنها دیده نمی‌شد.

عین این فجایع را یک یا دو روز بعد در رام‌الله دیدم. ورود به رام‌الله هم از جاده انحرافی و توسط یک دوست عرب و یک دوست اسرائیلی میسر شد. شهر نسبتاً آرام بود. به بیمارستان شهر سر زدم. بیماران فراوان زن و کودک و سالمند بدون پزشک و پرستار با حالتی دردآور رها شده بودند. این فاجعه در پی سرکوب انتفاضه انجام شده بود. باز هم همان آرامش گورستان! نه اعتراضی و نه فریادی جهت انتقام.

این موارد بخشی از حقایق مربوط به اشغال و اشغالگران را به‌خوبی روشن می‌کند. سال‌های سال است که این کشتار و تخریب انجام می‌شود، همان اشغالی که با دزدی اراضی اعراب و منابع آنها، ۳۴ سال پیش آغاز شده است. (سال ۱۹۴۸ م) بنا قرار نگرفته. م. وقتی از جنایت‌های اشغالگران صهیونیست نام می‌برم همه‌جا منظورم اسرائیل و امریکاست، زیرا در وقوع و ارتکاب این فجایع اگر امریکا به اندازه اسرائیل مسئول نباشد، این قدر هست که این جنایت‌ها با مجوز و پشتیبانی امریکا

صورت گرفته و از این رو غلط نیست اگر بگویم اسرائیل و امریکا شریک فجایع مناطق اشغالی هستند و من اگر حادثه فاجعه‌بار یازده سپتامبر را تحلیل می‌کنم بدون توجه به این ملاحظات نیست. در واقع امریکا و اسرائیل پس از این همه جنایت، با وجود در اختیار داشتن قدرت هولناک تخریب و کشتار، تنها یک تاز میدان قساوت نیستند. حادثه اسفبار و خونین یازده سپتامبر، واقعاً یک فاجعه بود، ولی در مقیاس جهانی نباید فاجعه تازه‌ای پنداشته شود. مانند این فجایع و مصیبت‌های هولناک به فراوانی در حال انجام است، فرقی این است که در جاهای دیگری اتفاق می‌افتد، نه در امریکا.

جهت‌گیری رسانه‌ها

(بخشی از گفت‌وگوی جامسکی در مورد جهت‌داری بودن رسانه‌های جمعی «مطبوعات و تلویزیون» در امریکا، ۲۲ مارس ۲۰۰۲، کالیفرنیا)

● دولت امریکا با چه مکانیسمی رسانه‌های ایالات متحده را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد؟
دولت امریکا مستقیماً رسانه‌ها را کنترل نمی‌کند، زیرا اصلاً قادر به این کار نیست.

● در این صورت چرا رسانه‌های امریکا همیشه جهت‌گیری خاصی در منظر خود و دیگر مردم جهان می‌کنند؟ اگر تحت تأثیر نفوذ هیچ قدرتی نیستند باید بی‌طرفانه‌تر، شجاعانه‌تر و منصفانه‌تر تبلیغات و اخبار را انتشار دهند، دلیل آن چه می‌تواند باشد؟ پرسش شما شبیه این است که پیرسیم دولت امریکا چگونه جنرال‌موتورز را مجبور می‌کند که سود بیشتری به دست آورد. دوگتتان مطبوعات و رسانه‌های صوتی و تصویری، خودشان کمپانی‌های غول‌آسایی هستند که در عین حال در دیگر کمپانی‌های غول‌آسای دیگر سهم‌های عمده دارند، از این رو ناشر و سردبیر چگونه اجازه دهد مثلاً مطلبی به نفع فلسطین و به ضرر امریکا چاپ و منتشر شود. دولت امریکا آزادتر از آن است که بتواند به رسانه‌ها مطلبی تحمیل کند. امریکا مثل هیچ جای دنیا نیست، حتی در انگلیس دولت به بی‌بی‌سی می‌تازد، ولی در امریکا هرگز.

● بسیار خوب اگر چنین است چرا رسانه‌ها در موارد متعددی مثل فلسطین یا ترکیه یا تیمور شرقی تجزیه و تحلیل‌های درست و عادلانه و به‌موقع ارائه نمی‌کنند؟ چرا باید انتظار داشت که سیستم رسانه‌ای که خود یک واحد عظیم مالی اقتصادی است و سهامدار بزرگ دیگر شرکت‌های غول‌آسای فرامی‌تبی نیز هست مطالبی افشا و منتشر کند که منافع خودش را در معرض خطر قرار دهد؟ برای نمونه اگر در فروش سلاح‌های مخربی، منافع و مشارکت داشته، چرا باید در معرض دید و قضاوت تمام دنیا قرار بگیرد؟ اسرائیل یا ترکیه، پایگاه‌های امریکا از نظر نظامی، اقتصادی-سیاسی هستند، در حالی که کردها یا فلسطینی‌ها برای امریکا منشأ منافع اقتصادی-سیاسی نیستند، از این رو این شرکت‌های بزرگ هستند که نه تنها رسانه‌ها را در اختیار گرفته‌اند، بلکه از طریق نفوذ در زمامداران کشور، تصمیم‌ها، طرح‌ها و اقدام‌های دولت را هم زیر سیطره خود دارند.